

بیا در نیامده است غلام گفت آنچه خدای تعالی تو فرستاد بهتر
از آنست که تو بخود فرستاده بودی **و اسم آزوی آرنده** گفت است
در آیتام که بر زمین بر سرین مسأله شده بودند و بسیار از
مهاجرین و انصار را بقتل آوردند غیر از آن در مسجد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم کسی نبود هرگاه که وقت نماز شدی از روز شنبه
آواز یاک نماز آمدی بر خاستی و نماز بکنی در ایام تمام مسجد
دری آمدند وی گفتند انظر والی هذا الشيخ المجنون **و**
سعید بن جبیر رحمه الله تعالی **تاریخ کوفی** بود فضیله و عابد
و فاضل بود حججه بن یوسف و بر آنکست سده شصتی و سبعین و
این تسع و اربعین سنه آزوی آرنده که حجاج یکی از فرانس خود را
با ده نفر طلب سعید بن جبیر رحمه الله فرستاد و در آنجا طلب
بصومعه را بهی رسیدند و بر اثر اشغال ایشان نشان داد چون
بسر وی رسیدند در سجده بود سلام کردند سر از سجده برداشت
و نماز خود تمام کرد و جواب سلام ایشان باز داد گفتند حجاج
ترا می طلبد حمد و ثنای خدای تعالی گفت و در روز رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرستاد و با ایشان روان شد بصومعه آن را به
رسیدند را به ایشانرا گفت باین دیر بالا آید که شیر و بر
بگردان دبری آید سعید بن جبیر در دنیا مد گفتندی خواهی که
بگریزی گفت نمی گریزم اما بخانه مشرکی در بخورم آمد ابدا گفتند

کردند

سابع

سابع ترا هلاک خواهند کرد گفت باکی نیست هر روز کار من با فرات
نیز ایشان از من خواهد کرد و ایند و ایشانرا پاسبان من خواهد ساخت
تا مرا نهر کنند نگاه دارند را به گفت آزوی عهد و بیانی بتانید
سعید گفت با خداوند بزرگوار خود عهد کردم که تا صاحب از بیجا دور
نشوم را به گفت شما بالا آید و کافرانهای خود را زه کنید تا من
این بند صالح را از سابع نگاه دارید چون شب درآمد دیدند که
بیری آمد و بوی تر و دیک شد و خود را بروی مالید پس برفت
و در تربیتا د بعد از آن قشیری آمد و آنچه بر کرده بود بگرد چون
را به آرزو بدید و با مداد کرد فرود آمد و آزوی شرایع الهام
و سنن رسول صلی الله علیه و آله بر سرید و ایمان آورد **و** **سیر آزوی**
آرنده که پیش از کشتن خود بر حجاج دعا کرد و گفت اللهم لا تسلط
عليّ اعداء قبلي بعدی بعد از وی حجاج پانزده روز پیش از
و در آن پانزده روز دائمی گفت مرا با سعید بن جبیر چه کار بود
هرگاه که می خواهم که خواب کنی پای مرا می گرد **و** **اسم آزوی آرنده** که
خروسی داشت که وقتی که با یک کردی تهجد هر خاستی یک شب با یک
نگرد چون با مداد شد و بنماز برخاسته بود بروی بسیار دشوار
آمد گفت آن خروسی را چه شده بود قطع الله صوت دیگر از آن
خروسی آواز بر نیامد مادر وی آزوی درخواست کرد ای سعید بعد
ازین بر هیچ چیز دعای بد کنی **و** آزوی آرنده که چون دیر کردن